

نحوه فرار 9 نفر از اعضای کمیته مرکزی و خسرو روزبه از زندان قصر

به نقل از ستوان یکم خسرو پوریا عضو سازمان نظامی حزب توده

« در آذرماه 1329 به ما اطلاع داده شد که برای مأموریت مشکلی آماده باشید. یک روز هنگام غروب در خانه ای واقع در کوچه رشت که جنوب خیابان تخت جمشید و به موازات آن بود با لباس سیویل جمع شدیم. در آنجا برای هریک از مایکدست لباس نظامی و یک جلد طپانچه که محتوی یک طپانچه پلاستیکی اسباب بازی بود تهیه کرده و لباس ها را پوشیدیم و طپانچه ها را هم بستیم. هرکدام لباسمان را در بقچه جداگانه ای پیچیدیم .

تعداد ما 8 نفر بود بدین قرار:

- 1- راننده جوانی که نمی شناختیم .
- 2- فریدون واثق افسر سابق نیروی هوایی که در قیام 8 شهریور 1320 در قلعه مرعی شرکت کرده و اخراج شده بود در درجه سرهنگ دوّمی.
- 3- خسرو پوریا در لباس ستوان یکمی پیاده .
- 4- ستوان یکم پزشک خیر محمدی .
- 5- ستوان یکم پزشک انواری .
- 6- سروان محقق دوانی (هوایی) .
- 7- ستوان یکم هوایی منوچهر مختاری .
- 8- ستوان دوم هوایی حسین مرزوان .

5 نفر اخیر در لباس گروهبانی دژبان بودند. شب شد که سوار یک کامیون جمس ارتشی شدیم که چادر برزنتی داشت و 2 ردیف نیمکت برای نشستن داشت. لباس های شخصی را هم همراه آوردیم و زیر نیمکت ها چپاندیم. حدود ساعت 8 شب راه افتادیم در حالیکه آموزشهای لازم را دریافت کرده بودیم. کامیون جلوی درب بزرگ زندان قصر توقف کرد. سرهنگ واثق پیاده شد و درب زندان را کوبید. او را نزد ستوان یکم قبادی افسر نگهبان خارج هدایت کردند. بعد از چند لحظه

درب بزرگ زندان باز شد و کامیون وارد محوطه گردید. واثق و قبادی هم سوار آن شدند و کامیون به سمت زندان شماره 4 سیاسی راه افتاد. آن دو نفر پیاده شدند و به پاسبان درب آهنی شماره 4 گفتند که افسر نگهبان ستوان محمد زاده را خبر کند. کامیون دور زد و دنده عقب آمد و در فاصله 7-8 متری پله کان ورودی زندان توقف نمود. ما 6 نفر از کامیون پیاده شدیم و در دو طرف عقب کامیون ایستادیم. سرهنگ واثق هم به ما فرمان میداد. پس از مدتی که نباید از نیم ساعت تجاوز کرده باشد درب زندان شماره 4 باز شد و سرو کله رهبران حزبی یکی بعد از دیگری پیدا شد. سرهنگ واثق با ذکر نام یکی یکی آنها را تحویل میگرفت و آنها سوار کامیون می شدند. قاسمی چشمش به من خورد و نام مرا بر زبان آورد. من نهیب آمدم و گفتم ساکت باشید و نظم را مراعات کنید. آخرین نفر سوار شد و باید بگویم که آن راننده جوان برای سوار کردن زندانیان کمکشان میکرد. راننده هم در لباس سربازی بود.

همه که سوار شدند افسرشان و پنج گروهبان دژبان سوار شدیم و در ردیف آخر نشستیم. واثق- قبادی و محمد زاده هم کنار راننده نشستند و کامیون به راه افتاد. در وسط محوطه بیرونی زندان ها که تاریک بود توقف کوتاهی کرد و ستوان محمد زاده از جلوی ماشین پیاده شد و در عقب ماشین پهلوی ما جا گرفت و چادر آویخته شد. کامیون جلوی درب بزرگ زندان توقف کرد. ستوان قبادی پیاده شد و داخل اطاق افسر نگهبان گردید. کلاه خود را روی میز افسر نگهبان گذاشت و دستور داد درب بزرگ را باز کنند و خود سوار کامیون شد به گروهبان یا پاسبان کشیک گفت مراقب باش تا من مراجعت کنم.

به محض حرکت کامیون ما شروع کردیم به تعویض لباسمان و البسه نظامی را در بقچه پیچیدیم. کامیون در چند نقطه توقف کرد و در هر مرحله 3-4 نفر از آن پیاده می شدند تا اینکه همه فراریان در نقاط معینه تخلیه گردیدند. کامیون به کوچه رشت و نزدیکی های همان خانه مبدأ برگشت. ما 7 نفر نظامی پیاده شدیم و لباس های نظامی را در آن خانه گذاشتیم و بتدریج از خانه بیرون آمدیم. یادم می آید که محقق - مختاری و من رفتیم قاطی جمعیتی که از سینما رادیوسیتی خارج می شدند و فردا شب هم بدیدن همان فیلم

رفتیم تا چنانکه مشکلی پیش آید بگوئیم ما سه نفر هم در آن شب بیدن فلان فیلم رفته بودیم. »

به پوریا گفتم که دکتر فروتن در خاطراتش میگوید در آن شب باتفاق مرحوم آرسن با اتومبیلی که آرسن راننده آن بود در نزدیک خیابان روبروی درب زندان قصر آمده بودیم تا از دور ناظر بر جریان فرار باشیم. کامیون که داخل زندان شد به فاصله کمتر از نیم ساعت درب زندان باز شد و کامیون بیرون آمد. ما دچار دلهره شده بودیم که چرا برنامه به این سرعت پایان یافته است نکند با ناکامی مواجه شده باشد؟ بدنبال کامیون حرکت کردیم و دیدیم بعد از چندی چادر کامیون کنار زده شد و کامیون پر از سرنشین است. خیالمان راحت شد.

پوریا گفت: قرار بر این بود که آرسن در بیرون زندان مترصد باشد تا چنانچه رئیس زندان ناغافل برای سرکشی بزدان بیاید او یک صحنه تصادف ساختگی ترتیب دهد تا مشارالیه را سرگرم نماید و برنامه فرار اجرا گردد.